

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در صحای از

شماره ۱۲ سال ۱۷
ربیع الاول ۱۳۹۸

مکتب اسلام

شباه نشود اینها نشاء عشق به مبین نیست اینها تعصب کور کورانه است .

اخیرا نویسنده‌ای بسیار کم اطلاع ، و به عکس ناآنجا که بخواهید متعصب ، قلم به دست گرفته و به سوگواری برآمخته شدن زبان پارسی با پاره‌ای از واژه‌های "تازیان" نشسته است ، حمله‌های قلمی خود را نخست متوجه شاعر و سخن‌سرای معروف سعدی کرده ، سپس همانند اتومبیلی که در یک جاده سراسیمی ترمزش ببرد مرتباً دور برداشته ناآنجا که آخر کلامش بوی اهانت به ساحت مقدس قرآن می‌دهد .
گاهی با بکار گرفتن واژه‌هایی نامانوس همانند " سنگاش " (بجای تعصب) تخم بیجه (بجای حرامزاده) ، پشک (بجای قرعه) ، فراگرد (بجای محیط) از زبان عربی انتقام گرفته .

و گاهی از دروغهای مضحک و شاخداری مانند اینکه " چرا باید از زبان تازی کدائی کنیم زبانی که پیش از همکاری ایرانیان بیش از چند صدواژه نداشت، آری زبان تازی را ایرانیان ساخته و پرداخته و برای آن دستور نوشته‌اند و گرنه زبانی که ساخته و پرداخته زندگی آوارگی و چادر نشینی بوده است فرهنگی نداشته که زبان بر آن استوار باشد و این دانشمندان ایرانی بودند که در آن دورانهای تاریک ناگزیر بودند اندیشه‌های نابیناک خود را به زبان تازی بنویسند " کمک گرفته تا حقایق را واژگون نشان دهد!

زمانی هم با پیش کشیدن افسانه آتش زدن کتابخانه‌ها بدست سربازان اسلام (یا به گفته او تازیان) که سالهاست محققان تاریخ دروغ بودن آنرا نه با یک دلیل بلکه با دلایل فراوان اثبات کرده‌اند، سعی کرده تخم بدبینی و نفاق را در میان مسلمانان بپاشد.

ما بسیار متأسفیم که هنوز اینگونه افکار در گوشه و کنار جامعه ما پیدامی شود افکاری محدود و از گونه که جز محیط کوچک زندگی خود را نمی بینند.

آنها در جهانی که ابعادش از کره زمین هم فراتر رفته و محیطهای تازه‌ای در آن سوی آسمانها جستجو می کند مرکز دنیا را زیر پای خود می دانند و یا همانند ملانصرالدین جایی که میخ الاغش را در آن کوفته و سعدی را مثلا به خاطر جهان بینی و سبش در این شعر:

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار

که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار

سرزنش می کنند و آنرا مخالف ناسیونالیسم هفت آتشه می شمرند!

به این آقای نویسنده و کسانی که همفکر او هستند باید چند موضوع را صریحا یادآور شد:

۱- اگر از فلسفه پیدایش زبانهای گوناگون در جهان با خبر بودند می دانستند همیشه زبانهای جهان با رفت و آمد اقوام مختلف و ارتباط و پیوند آنان در یکدیگر اثر متقابل گذاشته و به اشکال تازه‌ای درآمده است و این دگرگونی را تا حدودی که معقول

۱- نقل از کیهان شماره ۱۰۳۱۰ (از مقاله سبهد باز نشسته بهرام آریانا)

باشد باید پذیرفت، اصرار در بکاربردن " تخم بیجه " بجای " حرامزاده " یا " سنگاش " به جای " تعصب " جزیک اعمال تعصب بیهوده و بی اثر نخواهد بود، نمی گوئیم باید ملیت زبان را همانند غرب زده ها از دست داد می گوئیم باید دگرگونیهای مقبول را پذیرفت. این الفاظ، انسان را به یاد آنها می اندازد که یک روز " دمرگاه " را به جای " مسجد و " سرنشین " را بجای " رئیس " و " گردگاه " را به جای اداره گذاردند!

۲- چرا ملی گرائی کاذب و " کوتاه بینانه " سبب شود که حقایق روشن تاریخی را فراموش کنیم؟ آیا قرآن با اینهمه واژه های وسیع و لغات فراوان و انسجام کلمات و زیبایی بیان را ایرانی ها ساخته و پرداخته اند؟ و یا واژه های آن از چند صدواژه، آنهم بدون هیچ قاعده، تجاوز نمی کند؟

راستی فکر نکردید قرآن در همه خانه ها وجود دارد؟ فکر نکردید همه می دانند قرآن قبل از آنکه یکنفر ایرانی اسلام را بپذیرد وسیله محمد بن عبدالله (ص) در تمام جزیره عربستان پخش شد.

چرا اینقدر متعصب باشیم که پرده های تعصب چشم ما را از دیدن روشن ترین حقایق بازدارد؟ آیا فکر نکردید مردم فراگرد " به این سنگاش " می خندند؟

آیا علی بن ابی طالب (ع) که نخستین دستور تنظیم علم نحو را صادر کرد اوهم از یک پدر و مادر ایرانی متولد شده بود؟

آیا معنی میهن دوستی این است که به دروغ بگوئیم اهرام مصر و برج ایفل راهم ایرانیها ساختند و نخستین مسافران کره ماه نیز دونفر ایرانی الاصل بودند و پرچم ایران به دست آنها در کره ماه نصب شد؟

از قرآن مجید گذشته، اشعار فراوانی از دوران قبل از اسلام در دست داریم (از جمله معلقات سبع) که نمونه و شاهکاری از ادبیات عرب است و دلیل بروسعت این زبان می باشد، آیا امرء القیس و امثال اوهم ایرانی بودند و معلقات سبع هم به فرمان ساسانیان سروده شده؟

خوب بود لااقل همانند گوستاولوبون فکر می کردید که می گوید عرب در دوران قبل از اسلام گرچه هیچ نداشته اما ادبیاتی غنی و پرمایه و نیرومند و وسیع داشته، و به همین دلیل معتقد است که این ادبیات نشان می دهد در زمانهای گذشته دور، از تمدن درخشانی بهره مند بوده است اگرچه تاریخ آنرا ثبت نکرده.

نمی‌گوئیم این طرز استدلال گوستاولوبون صد درصد صحیح است ولی می‌گوئیم زنده بودن و وسعت و طراوت ادبیات عرب حتی قبل از اسلام چیزی نبوده که بتوان آنرا انکار کرد و یکی از علل سرعت گرایش آنها به اسلام همین بود که مفهوم فصاحت و بلاغت قرآن را عربها خوب درک می‌کردند.

۳- مساله کتاب سوزی - چنانکه محققان گفته اند - افسانه موهومی بیش نیست و در هیچک از منابع معتبر قرون نخستین اسلام ذکر نشده، در حقیقت مقدمه ابن خلدون، کتاب کشف الظنون نخستین کتابهای معرفی هستند که در این باره سخن گفته‌اند آنهم بسداز چندین قرن، و تازه معلوم نیست این دو مورخ پس از چندین قرن این موضوع را از چه ماخذی گرفته‌اند.

مورخان معروف غربی که با بی‌طرفی و دوزان ناسیونالیسم‌های افراطی و وطن‌دوستی‌های کورکورانه این مسائل را بررسی کرده‌اند به دروغ بودن این نسبت‌ها صریحا اعتراف کرده‌اند. دکتر "ماکس میرهوف" اسلام‌شناس و شرق‌شناس معروف اروپائی در کتاب تحقیقی خود میراث اسلام می‌نویسد:

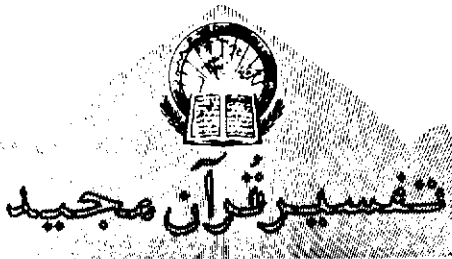
مراکزی که برای تحصیل علم در قسمت‌های مختلف ایران بود پس از نفوذ اعراب به ایران دست نخورده باقی‌ماند و حتی چندین‌بار مرکز علمی امپراطوری اسلام گردید. ۲.

۴- این ناسیاسی بزرگی است که ما چشم روی هم بگذاریم و به خاطر مسائل موهومی خدمات بزرگ اسلام را به ایران فراموش کنیم، آری اسلام بود که ما را از نظام طبقاتی ظالم آن‌روز، رهائی بخشید، اسلام بود که علم و دانش را از انحصار اقلیتی اشرافی درآورد و به عموم مردم تممید داد و سرچشمه پیدایش تحول عظیم در علوم ایران‌یان گردید، اسلام بود که ما را از آتش پرستی و افسانه خدایان نجات داد، و اسلام بود که جهشی در استعداد ایرانی بوجود آورد و از رکود چندین هزارساله رهاکسی

بخشید.
لازم نیست راه دور بروید کافی است سری به گروه آثار باستانی تهران بزنید (همانطور که در مقاله‌ای در همین مجله مکتب اسلام آمده است) غرفه‌ای را که آثار

بقیه در صفحه ۸

۲- میراث اسلام ص ۱۰۳



سوره فرقان

آیه ۷۴

نشانه‌های بنده‌گان شایسته خدا

کنجکاوی

در آیات الهی

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا
 : افرادی که وقتی که آیات خدای خود یاد آور شدند ، کر و کور بر
 آن نمی‌افتند (گوش و چشم بسته بر آن نمی‌گذرند) .

تفکر و اندیشه ، نبی از شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد ، همچنانکه احساسات

از دیدگاه یک فیلسوف که با اندیشه انسان و رشد فکری و پرورش نیروی
 استدلال او سروکار دارد تفکر و اندیشه ، تشکیل دهنده تمام شخصیت او است ، از این
 جهت پیوسته انسان را با جمله زیر معرفی می‌کند:
 " الانسان حیوان ناطق " انسان جاندار متفکر است

ما فعلا کاری نداریم که آیا تفکر و اندیشه، سازنده تمام منش یک انسان است به طوری که غرائز و تمایلات نفسانی در ساختن شخصیت انسان کم اثر می باشند، یا این که دخالت غرائز و امور نفسانی در شخصیت و منش انسان، کمتر از دخالت تفکر او نیست، لکن چیزی که جملگی برآنند این است که تفکر و اندیشه در جداسازی این جاندار، از دیگر جانداران و بالا بردن مقام و موقعیت او در جهان، سهم بسیار بسزائی دارد و کافی است که پیامبر گرامی می فرماید: "قَوَّامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ" حقیقت انسان عقل اوست"

نیروی تفکر، با جسم و بدن انسان، همراه و همزاد است و با تکامل آن روی به تکامل می گذارد، گاهی سن واقعی انسان با سن روانی و فکری او به طور یکسان پیش می رود، ولی گاهی روی عللی میان این دوسن نوسان هائی پیش می آید، و یکی از دیگری عقب می ماند. نارسائی فکری از آن کسی است که سن واقعی و به اصطلاح سن جسمی او، در حال صعود باشد اما سن روانی او در حال رکود بوده و یا کمتر پیشرفت کند.

مثلا یک زن چهل ساله ممکن است از نقطه نظر فکری، تا سطح پانزده ساله ها رشد نموده باشد، ولی از لحاظ سن واقعی یک فرد سالمند محسوب می شود، و بالعکس پسر ده ساله که دارای حس مسئولیت و هدف مشخصی است از نظر سن، یک کودک، ولی از لحاظ عقل و فکر یک فرد جوان به شمار می رود.

مرد بیست و پنج ساله ممکن است روحیات کودک پنج ساله را داشته باشد، اما کودکی احیانا از نظر قدرت مکالمه، حس دادگری، و کمک به هم نوع، گوی سبقت را از همبازی های خود ربوده باشد.^۱

امروز روانشناسی باروش های جدیدی توانسته است میزان رشد روانی افراد را برآورد کند. یکی از طرق شناسائی سن روانی افراد، و رشد و عدم رشد فکری آنان، این است که افراد رشید پیوسته کارها را از مجرای عقل و منطق تعقیب می کنند درحالی که افراد غیر رشید، درجهان وهم و خیال زندگی می نمایند.

و به قول "هاری اورستریت" الگوی عدم رشد فکری روانی، انجام کار از طریق وهم و خیال، و الگوی رشد فکری روانی، انجام آن از طریق برنامه منطقی است

اگر رشد فکری و سن روانی فردی، هم‌زمان با سن واقعی شخص پیش برود، خرد و عقل او حجت درونی الهی بوده و اندیشه‌های صاف و پاکیزه او، بسان گفتار پیامبران می‌باشد که وحی خطاناپذیر است و چشم‌انداز زندگی را در نظر او روشن می‌سازد و او را از لغزش صیانت می‌دهد.

امام هفتم در بیان مفصل و گسترده خود، به یکی از شاگردان ممتاز خود

(هشام بن حکم) چنین می‌گوید:

” يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَلِيمَةُ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ ”^۲؛ ای هشام خداوند برای بشر، دو حجت فرستاده است. یکی آشکار و دیگری پنهان، دلیل آشکار، پیامبران و پیشوایان دینی هستند و حجت پنهان خرد او است^۳

هر فردی از افراد سالم بشر، دارای عقل طبیعی است، که به اصطلاح احادیث

به آن عقل مطبوع می‌گویند^۴ ولی همین عقل طبیعی، در شرایط خاصی پرورش پیدا کرده و آدمی از عقل و تفکر اکتسابی برخوردار می‌گردد، و انسان در پرتو عوامل خاصی، شخصیت و منش خاصی پیدا می‌کند.

در روانشناسی ثابت شده است که چهار عامل در ساخت منش انسان تأثیر بسزایی دارند، و آنها عبارتند از روزنامه، رادیو، فیلم و تبلیغات (وسائل ارتباط جمعی)، محتویات این چهار عامل در معماری روح و روان انسانی تأثیر خاصی دارند، و تأثیر آنها در جهت موافق و یا مخالف رشد فکری، قابل انکار نیست.

اصولخواندن و دیدن و شنیدن مهم نیست، مهم این است که بدانیم چه می‌خوانیم، چه می‌بینیم، چه می‌شنویم، از این نظر آئین اسلام در قلمرو خواندنی‌ها و دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها محدودیت‌هایی قائل شده، و از آنچه مایه تخدیر فکرو اندیشه و انحراف فکر انسانی است جلوگیری نموده است.

درباره تأثیرات نامطلوبی که از این چهار عامل نصیب جامعه‌های صنعتی

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۶.

۳- امیرمؤمنان می‌فرماید: الْعِلْمُ عِلْمَانُ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ (کلمات قصار شماره ۲۳۸) ”؛ علم بر دو نوع است، علم فطری و طبیعی و علم مسموع که از راه آموختن به دست می‌آید ” اگر علم و باعقل فطری نباشد، علم دوم مفید واقع نمی‌گردد.

گردیده است " هاری استریت روانشناس معروف چنین می گوید:

مطبوعات، رادیو، سینما، و تبلیغات را می توان چهار اصل اساسی ارتباطات نامید، زیرا اینها چهار روش بزرگ استفاده مالی از طریق تاثیرات فکری می باشند، جای خوشوقتی بود اگر چهار اصل یادشده باعث رشد مناسب منش انسانی می گردید، ولی حقیقت امر چیز دیگری است باوجود اینکه هریک از چهار اصل فوق، به رشد ما کمک کرده اند، ولی هریک نیز از طریق فرمول خود جلوگیری از کسب رشد کامل روانی نموده اند^۴

هنگامی که اسلام، انسان را دعوت به تفکر می کند، موضوع فکر را نیز یادآور می گردد تا فکر و اندیشه را در سیراوه به کار نبریم.

درآیه مورد بحث، موضوع تفکر را تدبیر در " آیات الهی" معرفی می کند و می گوید: **إِذَا دُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ:** " وقتی در برابر آیات الهی قرار گیرند." درآیه دیگر بندگان خدا را چنین توصیف می کند.

"الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ۗ" : آنان کسانی هستند که خدا را در تمام احوال ایستاده و نشسته و برپهلوی، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (و می گویند) پروردگارا کج خلقیت را بی هدف بیافریده ای.

بقیه سخن ماه
مدن دوران قبل از اسلام را دربرگرفته باغرفهای که مربوط به آثار بعد از اسلام است باهم مقایسه کنید و ببینید آثار ایران در دوران چند هزار سال قبل از اسلام چندان تفاوت نکرده درحالی که پس از اسلام در یکی دو قرن جهش فوق العاده یافته است.

رهی ناسپاسی و رهی نمک نشناسی و رهی بی انصافی

عجب این است که نامبرده آثار و کلماتی از سعدی را که جنبه عمومی و همگانی دارد در مقاله اش ستوده همانند شعر بنی آدم . . . و کلمات حکمت آمیز دیگری از این قبیل درحالی که اهل اطلاع بخوبی می دانند که بسیاری از اینها ترجمه و اقتباس از سخنان پیشوایان بزرگ اسلام است که شعرای ما آنها را به فارسی برگردانده اند.

به هر حال این کوتاه بینی و تعصب خشک در عصر ما چیز عجیب و حیرت آوری

است.